

پژوهش جوانان، فرهنگ و جامعه
شماره دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۸ : ۱۲۱-۹۹
تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۸/۲۷
تاریخ پذیرش: ۱۳۸۶/۱۲/۲۰

نقش جنبش جوانان در گذار به دموکراسی: تمهیدات نظری

علی اصغر قاسمی سیانی*

چکیده

در چند دهه اخیر بویژه از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، دموکراسی جایگاهی برجسته در میان دیگر شیوه‌های حکومت در جهان یافته و از همین رو مطالعه فرایند گذار از رژیم‌های اقتدارگرا به نظام‌های سیاسی مردم‌سالار، به یکی از مباحث مهم جامعه‌شناسی سیاسی معاصر تبدیل شده است. جهانی شدن ارزش‌های دموکراتیک از یک طرف و تجارب ناشی از تحولات سیاسی-اجتماعی بسیاری از کشورها برای استقرار یا تحکیم دموکراسی از طرف دیگر ادبیات علمی گسترده و مناسبی برای تبیین علمی گذار جوامع به دموکراسی تولید کرده است. همچنین در سال‌های اخیر نقش جنبش‌های اجتماعی در سپهر سیاسی-اجتماعی جوامع افزایش و دامنه فعالیت این جنبش‌ها از سطوح ملی به بین‌المللی گسترش یافته است. با عنایت به این دو موضوع، این مقاله به دنبال ارائه الگویی نظری در تبیین نقش جنبش‌های اجتماعی بویژه جنبش جوانان در گذار به دموکراسی در جوامع مختلف بویژه جوامع در حال توسعه می‌باشد. این الگو با تکیه بر فاز جدید ادبیات علمی گذار و با بهره‌گیری از نظریات اندیشمندی چون کلاوس اوفه، هابرس، لاکلائو و موفه به طور همزمان بر عوامل داخلی و بین‌المللی و عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تأکید کرده، از این رهگذر نقش جنبش‌های اجتماعی را در این فرایند برجسته می‌نماید.

واژگان کلیدی: گذار به دموکراسی، جنبش‌های اجتماعی، جنبش جوانان.

مقدمه

در چند دهه اخیر بویژه از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، دموکراسی جایگاهی برجسته در میان دیگر شیوه‌های حکومت در جهان یافته و از همین رو مطالعه فرایند گذار از رژیم‌های اقتدارگرا به نظام‌های سیاسی مردم‌سالار، به یکی از مباحث مهم جامعه‌شناسی سیاسی معاصر تبدیل شده است. امروزه هژمونی ارزش‌های دموکراتیک و روند افزایش نظام‌های سیاسی مردم‌سالار در جهان به حدی است که نظام‌های استبدادی و اقتدارگرا مجبورند خود را برخاسته از ملت و سخنگوی مردم معرفی کنند. در طول سال‌های اخیر، ادبیاتی مهم و گسترده همچنین در حوزه مباحث نظری، گذار به دموکراسی در جهان تولید شده است که هر یک از زاویه‌ای خاص به موضوع نگریند. یکی از موضوعات مورد بحث، نقش عوامل مؤثر در روند دموکراتیزاسیون بویژه نقش جنبش‌های اجتماعی در این فرایند است. با عنایت به روند رو به رشد شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی بویژه جنبش جوانان در ایران و جهان و نیز با توجه به فراگیر شدن گفتمان دموکراتیک در عرصه‌های ملی و بین‌المللی، این مقاله می‌کوشد با بررسی ادبیات گذار به دموکراسی، نقش جنبش‌های اجتماعی را در روند دموکراتیزاسیون تبیین نموده، با بهره‌گیری از نظریات اندیشمندانی چون کلاوس اوفه، هابرماس و لاکلاو و موفه، الگویی ترسیم نماید که بتواند نقش جنبش جوانان را در فرآیند گذار به دموکراسی تئوریزه کند؛ بنابراین مسأله اصلی پژوهش، ترسیم الگویی از نقش جنبش جوانان در گذار به دموکراسی در جوامع مختلف است. بر همین اساس می‌توان سؤال اصلی این مقاله را به این صورت طراحی کرد: با اتکاء به ادبیات نظری گذار به دموکراسی، چه الگویی می‌تواند نقش جنبش جوانان را در روند دموکراتیزاسیون تئوریزه نماید؟

۱. جنبش‌های اجتماعی و دموکراسی؛ دیدگاه‌ها و رویکردها:

به طور کلی در مورد نقش و جایگاه جنبش‌های اجتماعی در فرایند گذار به دموکراسی دو دیدگاه اساسی وجود دارد: دیدگاه نخبه‌محور و دیدگاه توده‌محور.
الف) دیدگاه نخبه‌محور: این دیدگاه پیدایش دموکراسی را فرایندی از بالا به پایین^۱ و

1. top-down process

کنش نخبگان را عامل اصلی شکل‌گیری، حفظ و تداوم نظام‌های دموکراتیک می‌داند. طرفداران این دیدگاه بر این عقیده‌اند که درون‌مایه دموکراسی، عقلانیت و خمیرمایه جنبش‌های اجتماعی احساسات است و با توجه به تضاد حوزه‌های عقلانی و احساسی، جنبش‌های اجتماعی، دشمن ذاتی دموکراسی به شمار می‌روند. این دیدگاه منفی در خصوص رابطه جنبش‌های اجتماعی و دموکراسی در وهله نخست، ریشه در واکنش محافظه‌کارانه جنبش‌های اجتماعی در برابر انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی و ظهور جنبش‌های سوسیالیستی در اواخر سده نوزدهم دارد. مطالعاتی که در خصوص این دو نوع جنبش‌های اجتماعی صورت گرفته، به نقش آن‌ها در پیدایش دموکراسی اشاره نکرده است. نتایج مطالعه در مورد دسته نخست جنبش‌های اجتماعی، مروج این اندیشه است که جنبش‌های اجتماعی ابزار عوام‌الناسند و دسته دوم جنبش‌های اجتماعی را با یک طبقه اجتماعی و اقتصادی خاص مرتبط می‌کند (تارو، ۱۳۸۴: ۵۴۷). طرفداران این دیدگاه همچنین به فجایع جنبش‌های نازیستی، فاشیستی و کمونیستی بین دو جنگ جهانی و تاریخ اروپای شرقی و مرکزی در نیمه نخست دهه ۱۹۹۰ اشاره کرده، این جنبش‌ها را تهدیدی برای دموکراسی دانسته‌اند.

ب) دیدگاه توده محور: طرفداران این دیدگاه، دموکراتیزاسیون را روندی از پایین به بالا^۱ دانسته، نقش جنبش‌های اجتماعی را در این فرایند مثبت ارزیابی می‌کنند. ایشان معتقدند جنبش‌های اجتماعی هم در استقرار دموکراسی و هم در تثبیت و تعمیق ارزش‌های آن، نقشی مهم و مثبت ایفا می‌کند. اینان با مطالعه گذار به دموکراسی در برخی کشورها و نیز با بررسی جنبش‌های اعتراض آمیز در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به این نتیجه رسیده‌اند که رابطه‌ای مثبت بین دموکراسی و جنبش‌های اجتماعی برقرار است. آن‌ها با زدودن نگرش‌های تیره و منفی در خصوص فجایع بزرگ سده بیستم به این اندیشه جان بخشیدند که جنبش‌های اجتماعی را می‌توان به شکلی مثبت با تحول دموکراتیک مرتبط دانست. متفکران طرفدار این دیدگاه، بر این عقیده‌اند که جنبش‌های اجتماعی برخلاف احزاب سیاسی، تنها خود را به دخالت در سیاست محدود نمی‌سازند و در صدد تأثیرگذاری بر نحوه عملکرد نظام سیاسی یعنی حوزه‌هایی نظیر رویه‌های سیاسی و نهادی، به کارگیری نخبگان و ترکیب غیر رسمی قدرت هستند. ایشان

1. down-top process

معتقدند جنبش‌های اجتماعی خواستار تمرکز زدایی از قدرت سیاسی، مشورت دولت با شهروندان ذینفع در موضوعات خاص و درخواست دادرسی درباره تصمیمات دولت هستند و اغلب نیز به نتیجه می‌رسند. از نظر طرفداران این دیدگاه جنبش‌های اجتماعی به گونه‌ای فزاینده با دولت تعامل کرده، خود را به عنوان نهادهای «دموکراسی از پایین» معرفی می‌کنند؛ لذا بسادگی نمی‌توان جنبش‌های اجتماعی را تهدیدی برای شیوه‌های دموکراتیک دانست، بالأخص که نظام عقیدتی و روش عملیاتی آن‌ها، مبتنی بر عدم خشونت است (دیانی و دلاپورتا، ۱۳۸۳: ۳۳۶). ایشان مثبت‌ترین وجه جنبش‌های اجتماعی برای بسط و تقویت دموکراسی را تلاش برای در دستور کار قرار دادن مسائل و موضوعاتی می‌دانند که احزاب و گروه‌های سیاسی و حاکمان از قلم انداخته‌اند.

جنبش‌های جوانان یکی از مهم‌ترین جنبش‌های اجتماعی است که طرفداران این دیدگاه برای اثبات مدعیات خود به آن استناد می‌کنند. اینان معتقدند جنبش‌های جوانان در کشورهای اقتدارگرا برای استقرار دموکراسی و در نظام‌های دموکراتیک حزبی برای خلق عرصه‌های جدید در برابر دولت و احیا و تعمیق مؤلفه‌ها و ارزش‌های دموکراتیک، نقشی مؤثر ایفا کرده‌اند.

۲. جایگاه جنبش‌های اجتماعی در ادبیات گذار

همانگونه که در ادامه خواهد آمد در ادبیات گذار به دموکراسی سال‌های ۸۰-۱۹۶۰، جنبش‌های اجتماعی جایگاه و اهمیتی زیاد نداشته‌اند اما در ادبیات جدید گذار با بازگشت به سنت‌های علی و ساختاری و تأکید بر عوامل داخلی و بین‌المللی و عوامل سیاسی- اجتماعی- اقتصادی، جنبش‌های اجتماعی در گذار به دموکراسی واجد اهمیتی زیاد شده‌اند.

الف) ادبیات گذار به دموکراسی در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰

در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ سنت تحلیلی غالب در خصوص گذار به دموکراسی، مبتنی بر تجارب تاریخی اروپای غربی در قرن نوزده و اوایل قرن بیستم و تلاش برخی کشورهای آزاد شده از بند استعمار در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی بود. در این سنت دو جریان گسترده از یکدیگر قابل تمایز است: تئوری مدرنیزاسیون و تحلیل جامعه‌شناسی تاریخی.

وجه اشتراک این دو نظریه به عنوان گفتمان غالب در تحلیل گذار به دموکراسی در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تأکید بر تأثیر متغیر اقتصادی بر ساختار اجتماعی به عنوان عامل کلیدی در تحولات معطوف به دموکراسی است؛ به عبارت دیگر هر دو نظریه دموکراسی را برون داد شرایط اجتماعی و شرایط اجتماعی را متأثر از تحولات اقتصادی می‌دانند؛ با این تفاوت که جامعه‌شناسی تاریخی به دلیل تبار مارکسیستی‌اش، دموکراسی و دیکتاتوری را حاصل منازعه و منافع طبقاتی می‌دانست، لکن تئوری مدرنیزاسیون همکاری و ائتلاف منافع و وابستگی‌ها با همکاری یک طبقه متوسط برای نیل به دموکراسی ضروری تلقی می‌کرد (Clark and Feworaker, 2001: 215).

برینگتون مور به عنوان یکی از تحلیل‌گران جامعه‌شناسی تاریخی، در کتاب *ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی* نوسازی جوامع سنتی را از سه راه دانسته که تنها یکی از آن‌ها به دموکراسی منجر گردیده است: نوسازی دموکراتیک و سرمایه‌دارانه، انقلاب محافظه‌کارانه و نوسازی کمونیستی (مور، ۱۳۶۹: ۱۴).

مور بر این عقیده بود که تنها راه نوسازی دموکراتیک و سرمایه‌دارانه که در سه کشور انگلیس، فرانسه و آمریکا تجربه شده، به دموکراسی منجر گردیده است. در این کشورها، طبقه‌ای جدید به نام سرمایه‌داری تجاری و صنعتی با پایگاه اقتصادی مستقل از طبقه حاکم سنتی پیدا شد و با توسل به خشونت انقلابی توانست دست کم بخشی از طبقه حاکم سنتی را از میان بردارد. ویژگی اساسی این راه که به دموکراسی منجر گردیده، عدم ائتلاف و وقوع منازعه میان طبقه جدید و اشرافیت زمیندار بوده است. مور دومین راه نوسازی را انقلاب محافظه‌کارانه می‌داند که در این راه طبقه سرمایه‌دار تجاری و صنعتی به علت ضعف خود ناچار گردید برای نوسازی در درون چارچوب‌های سنتی با طبقه زمیندار ائتلاف کند. ویژگی اساسی این راه که در آلمان و ژاپن تجربه شده و به فاشیسم منجر گردیده، ائتلاف و سازش میان دو طبقه است. مور سومین راه را نوسازی کمونیستی می‌داند. این راه در جوامعی به وقوع پیوست که طبقات حاکم نتوانستند به نوسازی صنعتی از بالا دست بزنند و دستگاه دیوانی دولت هم مانع رشد گروه‌های تجاری و صنعتی گردید؛ در نتیجه طبقه متوسط گسترش نیافت که دست کم به شیوه دوم نوسازی با اشرافیت زمیندار ائتلاف کند. اشرافیت زمیندار هم در مقابل طبقه دهقانی وسیعی قرار داشت که منشأ شورش‌های خشونت‌آمیز بود و سرانجام نیز

نیرویی ویرانگر فراهم ساخت که به رهبری گروه‌های روشنفکری تندرو، نظام اشرافی را در هم کوبید؛ اما دهقانان خود سرانجام قربانی این شیوه از نوسازی شدند و به وسیله دولت‌های کمونیستی سرکوب گردیدند (همان: ۱۵).

مور در این کتاب تلاش کرده است با تحلیل جامعه‌شناسانه و تاریخی نشان دهد منازعه طبقاتی بورژوازی با طبقات حاکم، منجر به برقراری دموکراسی سرمایه‌دارانه گردید؛ اما ائتلاف‌های طبقاتی و عدم دست زدن به نوسازی منجر به دیکتاتوری از نوع فاشیستی و کمونیستی شد.

بر خلاف مور، نظریه‌پردازان مدرنیزاسیون در این دو دهه، راه نوسازی و توسعه را یگانه و تک خطی دانسته که سرانجام به دموکراسی از نوع غربی آن می‌انجامد. در این برداشت که ریشه در اندیشه‌های لیبرالیستی عصر روشنگری درباره ترقی و پیشرفت داشته است، غرب آینه تمام نمای توسعه دیگر نقاط جهان و نوسازی معادل و مرادف با غربی شدن دانسته شده است. سیمور مارتین لیپست از جمله نظریه‌پردازان مدرنیزاسیون در این مقطع زمانی است. او همبستگی نزدیکی میان توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی برقرار ساخت. وی برخی کشورها را برحسب شاخص‌های اقتصادی مختلفی مانند درآمد ملی، صنعت، آموزش و شهرنشینی با یکدیگر مقایسه کرد و به این نتیجه رسید که نظام‌های سیاسی عقب مانده و توسعه یافته بر مبنای این شاخص‌ها با یکدیگر تفاوت‌های اساسی دارند (بشیریه، ۱۳۸۰: ۱۵).

نظریه تونیس در خصوص گذار از «جماعت» مبتنی بر هماهنگی جمعی، سنت و مذهب به «جامعه» مبتنی بر قرارداد، قانون و نفع شخصی، نظریه ارگانسکی در خصوص مراحل چهارگانه نوسازی و توسعه مشتمل بر وحدت ملی، صنعتی شدن، رفاه ملی و وفور و نیز نظریه صاحب نظران توسعه سیاسی در خصوص دشواری‌ها و بحران‌های ویژه در سیر نوسازی مشتمل بر بحران هویت ملی، بحران مشروعیت سیاسی، بحران مشارکت سیاسی، بحران نفوذ و بحران توزیع اقتصادی عادلانه و همچنین نظریه دانیل لرنر مبنی بر تأثیر شهرنشینی، افزایش سطح سواد، گسترش کاربرد رسانه‌های همگانی در کشور و تأثیر آن بر ارتقاء مشارکت سیاسی از جمله نظریاتی هستند که در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ ذیل الگوی مدرنیزاسیون به تحلیل فرآیند دمکراتیزاسیون پرداخته‌اند.

ب) ادبیات گذار به دموکراسی در دهه ۱۹۸۰

حوادث اروپای جنوبی و آمریکای جنوبی، سبک تحلیل جدیدی در دهه ۱۹۸۰ به وجود آورد که با نگاه «فرآیندی» به گذار، دموکراسی را به عنوان یک مرحله خاص و معین در نظر می‌گرفت؛ مرحله‌ای که با شکاف در رژیم اقتدارگرا شروع و با تأسیس حکومت انتخابی جدید مدافع حداقل‌های دموکراتیک پایان می‌یافت. در این تحلیل‌ها تلاش شده بود جبریت و دترمینیسم موجود در نظریه‌های مدرنیزاسیون تا حدودی مرتفع و با اهمیت بخشیدن به نقش کنش‌گرانی که فرایند گذار به نحوی قابل ملاحظه متأثر از رفتارهایشان بود، نقیصه‌های موجود در ادبیات دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ کاهش یابد. در این چارچوب تحلیلی، کنشگران دیگر اسیر شرایط و فاقد اراده تصور نمی‌شدند، بلکه عاملانی بودند که با انتخاب‌های عمدانه و ارادی خود به فرایند گذار شکل می‌بخشیدند و شتاب و کندی این فرآیند و نیز میزان موفقیت در نیل به نتیجه مطلوب یعنی برقراری یک نظام دموکراتیک تا حدود زیادی متأثر از رفتار کنشگران بود. این تحلیل‌ها همچنین با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی صاحب‌نظرانی چون مور که طبقات اجتماعی را محور گذار به دموکراسی قرار داده بودند تا حدودی متمایز بود؛ به عبارت دیگر در این فاز تعریف کنشگر به طبقات اجتماعی تقلیل نیافت و در بر گیرنده حاکمان محافظه‌کار و مصالحه‌گر و اپوزیسیون مصالحه‌گر و غیرمصلحه‌گر شد (Clark and Feworaker, 2001: 215).

برعکس تحلیل‌های قبلی که کنشگران دوره گذار را به طبقات اجتماعی تقلیل داده بودند، نظریات این فاز به نخبگان اعم از کسانی که قدرت را در دست داشتند و کسانی که در موضع اپوزیسیون بودند، توجهی بیشتر نشان داد. فیلد، هیگلی و برتن توجه به نقش نخبگان حاکم را در تحلیل رژیم‌های سیاسی، انقلاب‌ها، گذار به دموکراسی و شکست تجربه‌گذار، واجد درجه اول اهمیت تلقی کردند. ایشان از دو معیار میزان «همبستگی ساختاری» و «همبستگی ارزشی» در صورت‌بندی نخبگان و هیأت حاکمه بهره جستند. آن‌ها بر این عقیده بودند که فرایند گذار به دموکراسی به معنای گذار از وضعیت نخبگان گسیخته به وضعیت همبستگی ساختاری و اجماع ارزشی، از دو راه صورت گرفته است: یکی شیوه فیصله اختلافات میان جناح رقیب طبقه حاکم که در آن جناح‌های رقیب تحت شرایطی خاص آگاهانه به سازش و مصالحه بر سر مهمترین وجوه اختلاف خود می‌گرایند و بدین شیوه به اجماع ارزشی به عنوان بنیاد اساسی دموکراسی

می‌رسند (مانند تجارب انگلیس، سوئد، مکزیک و اسپانیا) و دیگری شیوه ائتلاف انتخاباتی که در آن دموکراسی محصول همگرایی و ائتلاف برخی از جناح‌های رقیب و ائتلاف انتخاباتی نسبتاً گسترده است که به واسطه آن می‌توانند اکثریتی چشمگیر از آرای مردم را به دست آورند و با تکیه بر آن در مقابل جناح‌های رقیب ایستادگی کنند. در چنین شرایطی پیروزی پی در پی ائتلاف مورد نظر ممکن است جناح‌های رقیب را متقاعد سازد که لازمه عدم محرومیت دراز مدت از قدرت اجرایی، تعدیل مواضع ایدئولوژیک خود و رقابت بر سر آرا است (بشیریه، ۸۴: ۴۴-۴۱).

همانگونه که در نظریات فوق مشاهده می‌شود، دیدگاه کنش‌گر نخبه محور غیر طبقاتی به شرایط نزدیک و سیاسی گذار به دموکراسی نظر دارد و بر خلاف نظریه‌های معطوف به مدرنیزاسیون که به زمینه‌ها و شرایط گذار پرداخته، این نظریه‌ها نه به شرایط لازم بلکه به شرط کافی توجه کرده‌اند. دیدگاه کنش‌گر نخبه محور، گذار به دموکراسی را اساساً تحولی از بالا و نتیجه کنش و واکنش نخبگان حاکم و اپوزیسیون و صورت‌بندی دو طیف در مقابل یکدیگر می‌داند و به شرایطی توجه دارد که موجب تکوین توافق و سازش میان گروه‌های مورد نظر بر سر دموکراسی یا منازعه و کشمکش میان ایشان می‌گردد.

ج) فاز جدید ادبیات گذار به دموکراسی و برجسته شدن نقش جنبش‌های اجتماعی از اواخر دهه ۱۹۸۰ و بالأخص با فروپاشی بلوک شرق در سال‌های آغازین دهه ۱۹۹۰ و پایان یافتن جنگ سرد، در آسیا، آفریقا و بویژه در اروپای شرقی، کشورهای زیادی گذار به دموکراسی را تجربه کردند؛ به نحوی که تعداد کشورهای واجد نظام سیاسی دموکراتیک از ۱۶۰ کشور در سال ۱۹۹۰ به ۱۹۲ کشور در سال ۲۰۰۰ رسید؛ اما گذارهایی که در این کشورها تجربه شد، تعمیم‌هایی را که در ادبیات پیشین گذار وجود داشت، به چالش کشید؛ به همین دلیل فازی جدید در تحلیل گذار به دموکراسی به وجود آمد. عمده‌ترین مباحث فاز جدید ادبیات گذار به قرار زیر است:

- بر خلاف ادبیات دوره‌های قبل که گذار به دموکراسی را مرحله‌ای معین بین تضعیف رژیم اقتدارگرا و تحکیم دموکراتیک دانسته، برای تحلیل هر فرایند چارچوبی متفاوت قایل بود، در فاز جدید، گذار به دموکراسی از نظر زمانی، موسع در نظر گرفته شد؛ در نتیجه عناصر پویای رژیم پیشین (رژیم اقتدارگرا) که زمینه‌های گذار به

دموکراسی را فراهم می‌آورد، خارج از مدل تحلیلی قرار نمی‌گرفت؛ در حالی که در ادبیات پیشین با تفکیک فرایند انتقال به سه بخش تضعیف رژیم اقتدارگرا، گذر به دموکراسی و تحکیم و تثبیت دموکراسی، مؤلفه مهم عناصر پویای رژیم پیشین از بحث گذار خارج می‌شد.

- در حالی که در ادبیات پیشین، صاحب‌نظران گذار کمتر به تحلیل‌های علی‌اتکا داشتند و گذار به دموکراسی را محصول تعاملات استراتژیک و مذاکرات نخبگان و گروه‌های مصالحه‌کننده در میان حاکمان و اپوزیسیون می‌دانستند، در فاز جدید به مؤلفه‌های ساختاری و تبیین‌های علی موجود در نظریه مدرنیزاسیون رجعت شد؛ به عبارت دیگر در نگرش جامع به مقوله انتقال، در کنار توجه به نخبگان، به زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی پیدایش دموکراسی مجدداً توجه شد.

- در حالی که در ادبیات پیشین، تمرکز بر عوامل داخلی گذار به دموکراسی بود و زمانی که از زمینه‌های پیدایش دموکراسی یا کنش‌گران گذار بحث به میان می‌آمد به عوامل اقتصادی و اجتماعی داخلی و طبقات و نخبگان درون حاکمیت و اپوزیسیون توجه می‌شد، در فاز جدید به فضای بین‌المللی توجه شد و اقتصاد و سیاست بین‌المللی به یکی از فاکتورهای مهم گذار به دموکراسی مبدل گردید.

- در حالی که در ادبیات پیشین، نخبگان به عنوان تصمیم‌گیرنده اصلی در نظر گرفته می‌شدند و منظور از کنشگر عمدتاً طبقات اجتماعی مبتنی بر وجه تولید یا نخبگان حاکم یا اپوزیسیون بود، در فاز جدید بازیگران صاحب نقش در فرایند انتقال، ترکیبی متنوع‌تر یافتند و نقش جنبش‌های اجتماعی در این فرایند برجسته‌تر شد. براساس این دیدگاه جنبش‌های اجتماعی که خود محصول تحولات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی داخلی و بین‌المللی است، می‌تواند به عنوان یک کنشگر در فرایند انتقال مؤثر باشد، توانایی نسبی چانه‌زنی رهبران و نخبگان اصلاح طلب چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون را گسترش دهد و پس از فروپاشی نظام اقتدارگرا در برپایی یک نظام سیاسی دموکراتیک مؤثر واقع شود. از این منظر احتمال گذار به دموکراسی پس از فروپاشی رژیم قدیم بستگی به جهان‌بینی، خواست و رفتار رهبران جنبش دارد. اقتدارگرایی و رفتارهای غیردموکراتیک رهبران جنبش متکی به حمایت‌های توده‌ای ممکن است رژیم اقتدارگرای جدیدی به وجود آورد؛ اما منش و شخصیت دموکراتیک

رهبران جنبش‌های اجتماعی، رفتار مدنی و نیز زمینه‌سازی برای برقراری یک نظام دموکراتیک، نقشی مؤثر در موفقیت گذار خواهد داشت.

کلاوس اوفه، هابرماس، لاکلاو و موفه و نیز دیوید هلد از جمله صاحب‌نظرانی هستند که بر نقش جنبش‌های اجتماعی در فرایند گذار به دموکراسی تأکید ورزیده‌اند. هابرماس همچون اوفه که ظهور جنبش‌های اجتماعی در جامعه مدنی را یکی از منابع امیدواری برای دموکراسی در جوامع پیچیده معاصر قلمداد می‌کند، بسیج جنبش‌های اجتماعی در عرصه جامعه مدنی را کمکی مهم به توسعه دموکراسی دانسته، بر این عقیده است که پیچیدگی‌های جوامع معاصر، مشارکت دموکراتیک در حکومت را بشدت محدود کرده است و جنبش‌های اجتماعی بازیگرانی هستند که می‌توانند در شکل‌دهی اراده دموکراتیک نقشی مؤثر ایفا نمایند. هابرماس بر این عقیده است که مدرنیزاسیون به انفکاک کارکردی جامعه به چهار حوزه منجر شده که با دو گرایش متفاوت مشخص می‌شوند: اقتصاد و دولت که بازیگران اجتماعی را با تفکر استراتژیک بر مبنای نفع شخصی خود جهت می‌دهند و ابزار آنها پول و قدرت است و دو حوزه دیگر که جهان زیست نام دارد و در برگیرنده حوزه عمومی خارج از دولت و اقتصاد و حوزه خصوصی درونی بازیگران این عرصه‌ها می‌باشد. هابرماس مدرنیزاسیون را موجد سودمندی و کارآیی در جوامع می‌داند؛ اما از خطرهای آن در حوزه استعمار جهان زیست غافل نیست و رسالت جنبش‌های اجتماعی را مقاومت در مقابل این استعمار ارزیابی می‌کند. وی استدلال می‌کند پیشرفت مدرنیزاسیون امکان تحقق دموکراسی را افزایش داده اما پیچیدگی‌های جوامع معاصر آن را بشدت محدود کرده است. وی با اشاره به رشد جوامع و باشگاه‌ها در قرن هیجدهم، آن‌ها را فضاهاى اجتماعى برای نقد عقلانی اقدامات دولت به وسیله افراد بیرون از آن دانسته و شبیه چنین نقشی را برای جنبش‌های اجتماعی در جوامع معاصر قائل است. هابرماس با برخورد مثبت با نقش جنبش‌های اجتماعی در رابطه با دموکراسی، هدف اصلی جنبش‌های اجتماعی را دفاع از جهان زیست در مقابل سیستم‌ها می‌داند (Habermas, 1989: 157).

دیوید هلد نیز دموکراتیزاسیون را در سطح جهانی بررسی کرده و از «جامعه مدنی جهانی» که در برگیرنده سازمان‌ها، انجمن‌ها و جنبش‌های اجتماعی که در بالای سر فرد و زیر گستره دولت هستند، سخن به میان آورده است. هرچند هلد ایده جامعه

مدنی جهانی را زود هنگام می‌داند (Held, 1995:123) استدلال می‌کند از آنجا که هیچ نهاد قانونی جهانی برای اجرای دموکراسی وجود ندارد، جنبش‌های اجتماعی، سازمان‌ها و انجمن‌ها می‌توانند با اعمال فشار بر نهادهای سیاسی موجود، نهادهای سیاسی و فرایندهای جهانی را دموکراتیک نمایند و بدین طریق امکان تحقق دموکراسی جهانی را فراهم آورند (نش، ۱۳۸۰: ۳۰۰-۲۹۷).

در مجموع می‌توان گفت فاز جدید ادبیات گذار با بازگشت به تحلیل‌های علی و متغیرهای ساختاری، تبیین خود را بر عوامل داخلی-بین‌المللی و نیز عوامل سیاسی-اقتصادی-اجتماعی متمرکز و بدین ترتیب با تلفیق این چهار عامل، گذار به دموکراسی را با تأکید بر نقش جنبش‌های اجتماعی ارائه کرد (Clark and Feworaker, 2001: 217).

ج-۱) اقتصاد بین‌الملل:

در مباحث اقتصاد بین‌الملل به مقوله‌هایی چون برقراری اقتصاد بازار آزاد و رشد تجارت بین‌المللی توجه می‌شود. تجارت توسعه یافته ممکن است بر نظام سیاسی یک کشور را از طریق رشد اقتصادی یا نامتمرکز کردن قدرت اقتصادی تأثیر بگذارد. این استدلال مفروضات تئوری نوسازی را دوباره مطرح می‌کند؛ به این معنا که توسعه اقتصادی و تطور اجتماعی متقابلاً تقویت کننده یکدیگر می‌باشند و بخشی از فرایند توسعه سیاسی که نهایتاً به دموکراسی ختم می‌گردد محسوب می‌شوند (کوپر، ۱۳۸۴: ۳۳۳) در مورد تأثیر اقتصاد بین‌الملل بر فرایند گذار، مطالعاتی اندک وجود دارد که بحث تغییر و تحولات اقتصادی جهانی را در رابطه با موج دموکراتیک تشریح کرده است و در این مورد نیاز به تحقیقاتی بیشتر وجود دارد.

ج-۲) سیاست بین‌الملل:

منظور از سیاست بین‌الملل فرصت‌های سیاسی است که در اثر فشار نظام بین‌الملل بر رژیم اقتدارگرا، برای مخالفان سیاسی پدید می‌آید؛ مثلاً تغییر نظام بین‌الملل از دو قطبی به تک قطبی یا شکل‌گیری امواج دموکراتیزاسیون در بخش‌های مختلف جهان و افزایش وزن و اعتبار حقوق بشر و دموکراسی در گفتمان بین‌الملل، معاهدات، قوانین و اعمال جمعی. امروزه جامعه جهانی به طوری روز افزون با انتظار هنجاری مواجه است و آن اینکه تمام کشورهایی که به دنبال کسب مشروعیت در صحنه بین‌المللی هستند باید از رضایت و حمایت شهروندان خود برخوردار باشند.

ج-۳ عوامل اقتصادی-اجتماعی داخلی:

عوامل اقتصادی-اجتماعی داخلی شامل سطح توسعه اقتصادی، طبقه و عملکرد اقتصادی است. در این بخش به فرضیه‌های مدرنیزاسیون که پیوندی بین توسعه و دموکراتیزاسیون برقرار می‌کند، مجدداً توجه شده است؛ نیز اینکه در این رویکرد رکود و بحران اقتصادی به عنوان عامل اختلال در فرایند چانه‌زنی رژیم اقتدارگرا و شبکه‌های ارتباطی و حمایتی آن لحاظ می‌شود. ظرفیت رژیم در پاسخ‌گویی به بحران‌های اقتصادی هم از جهت قدرت غلبه بر آن و هم از جهت توزیع هزینه‌های آن به منظور جلوگیری از بروز شکاف در رژیم اقتدارگرا و شکل‌گیری مخالفت‌های اجتماعی مؤثر است. بسیاری از مباحثی که درباره عوامل اقتصادی شکل می‌گیرد، «طبقه» را به عنوان یک متغیر مداخله‌گر و مرکزی در نظر می‌گیرد. در ادبیات انتقال آسیای شرقی به طبقه متوسط و تقاضاهایش برای استقرار یک رژیم دموکراتیک، توجه زیادی شده است؛ حال آنکه در آفریقا بر نقش طبقه متوسط شهری و تأثیر بحران اقتصادی بر کاهش رانت‌جویی و حمایت فرصت‌طلبان از بورژوازی سازمانی تأکید می‌شود (Clark and Feworaker, 2001: 218).

ج-۴ رژیم پیشین:

فاکتور رژیم پیشین برای احصاء انواعی خاص از مشکلات و بحران‌ها که ممکن است مسبب شروع انتقال شود، عوامل پویایی در میان کنش‌گران، صف‌بندی‌های درون رژیم، طبیعت و سازمان‌دهی گروه‌های بالقوه مخالف یا موافق در نظر گرفته و تحلیل می‌شود. در این مؤلفه بحث فرصت سیاسی اهمیتی زیاد دارد. طبیعت رژیم و مخالفان، نحوه سازماندهی منابع و ایدئولوژی‌ها، متغیرهایی مختلف هستند که متضمن انواع گوناگون از کنش برای تغییر سیاسی هستند و منجر به نتایجی مختلف در مقوله گذار می‌شوند. فاز جدید ادبیات گذار با تأکید بر چهار متغیر فوق، نقش جنبش‌های اجتماعی را در گذار به دموکراسی برجسته کرده است؛ در واقع تحت تأثیر این چهار متغیر، زمینه ظهور و بروز جنبش‌های اجتماعی فراهم شده، گذار به رژیم دموکراتیک صورت می‌گیرد.

۳. جنبش جوانان:

بلومر در تقسیم‌بندی جنبش‌های اجتماعی، آن‌ها را به سه دسته عام،^۱ خاص^۲ و احساساتی و بیانی^۳ تقسیم و جنبش جوانان را در زمره جنبش‌های عام قرار می‌دهد. از نظر بلومر جنبش‌های عام، تلاش‌هایی ناهماهنگ است که جهتی عام دارد و به آهستگی و همراه با تأمل به سمت آن حرکت می‌کند؛ به همین دلیل طولانی مدت و متداوم است. این جنبش‌ها معمولاً رهبری شناخته شده ندارد و تجلی یک اعتراض یا ترسیم کلی نوعی موجودیت آرمان شهری است که در قالب ادبیاتی متنوع بیان می‌شود اما فاقد تعریفی دقیق است؛ پس زمینه شکل‌گیری جنبش‌های عام، تغییرات تدریجی و فراگیر در ارزش‌های مردم است که می‌توان آن را نوعی جریان آهسته فرهنگی دانست که طی آن برداشت‌ها و ارزش‌های مردم در مورد خود، حقوق و امتیازاتشان دگرگون می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۷۹).

منظور از جنبش‌های خاص هم آن دسته از جنبش‌های اجتماعی است که هدف تعریف شده، رهبران شناخته شده و اعضای مشخص دارد و به خودآگاهی جمعی رسیده است، اعضا نسبت به جنبش نوعی احساس وفاداری و تابعیت دارند و نوعی تقسیم کار در درون جنبش وجود دارد و افراد موضع و منزلت خاص خود را دارند. منظور از جنبش‌های احساساتی یا بیانی نیز آن دسته از جنبش‌های اجتماعی است که از نظر اهداف و غایات، محدودتر از جنبش‌های خاص هستند و به دنبال تغییر در نهادهای نظم اجتماعی یا سرشت عینی آن نیستند، بلکه می‌توانند آثاری عمیق بر شخصیت افراد و سرشت نظم اجتماعی بگذارند، مثل جنبش‌های مد و ... (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۸۱-۸۲).

براساس تقسیم‌بندی فوق جنبش جوانان را می‌توان بیانگر تلاش‌های آگاهانه بخشی از جوانان جامعه به منظور شروع یا مقاومت در برابر تغییر نظم اجتماعی دانست؛ جوانانی که تحت تأثیر تحولات فرهنگی و ارزشی در جامعه و جهان، نگرشی جدید نسبت به حقوق شهروندی و امتیازات سیاسی و اجتماعی خود به دست آورده‌اند و برای رسیدن به آرمان شهر خود تلاش می‌کنند، بنابراین می‌توان ادعا کرد زمانی که نهادهای سنتی در برآوردن نیازهای مشروع و رو به رشد جامعه با مشکل مواجه گردند و گروهی

1. General
2. Specific
3. Expressive

از جوانان منتقد، از گرفتاری‌ها و مشکلات مشترکشان آگاه شوند و احساس کنند که می‌توانند اقداماتی در جهت کاهش آلام و مصیبت‌هایشان انجام دهند، جنبش جوانان شکل می‌گیرد. تضاد ادراکی بین نیازها و تمایلات جوانان و شرایط سیاسی و اجتماعی موجود، ریشه‌های نارضایتی جوانان را فراهم می‌آورد (Braungart, 1990: 157).

یکی از موضوعات مورد بحث صاحب‌نظران جنبش‌های جوانان این مسأله است که آیا باید در مرحله اول به جوانان به عنوان گروهی خاص نگریست که مشترکات اعضای آن با یکدیگر بیشتر از مشترکات آن‌ها با اقشار اجتماعی - اقتصادی بزرگسالان می‌باشد؟ یا اساساً باید آن‌ها را به عنوان دهقانان، کارگران یا اعضای طبقه‌ای متوسط در نظر گرفت که از قضا فعلاً جوان هستند؟ (فرای هولد، ۱۳۷۹: ۱۵۳). به نظر می‌رسد نگرش طبقاتی به جوانان (نگرش مارکسی) نمی‌تواند توضیح دهنده ماهیت واقعی جنبش‌های جوانان باشد؛ چراکه اساساً به دلیل افزایش سن افراد خروج ایشان از این طبقه ناگزیر می‌شود؛ بنابراین استفاده از مفهوم وبری «قشر اجتماعی» رساتر خواهد بود، بویژه اگر در نظر داشته باشیم علی‌رغم تأثیرگذاری فرایند مدرنیزاسیون و صنعتی شدن در پیدایش مفهوم جوانی، این مفهوم با متغیرهای فرهنگی و سیاسی به مراتب بیشتر از متغیرهای اقتصادی پیوند خورده است. جنبش جوانان به دلیل برخورداری از مطالبات فزاینده فرهنگی و سیاسی، در منازعاتی که بین طبقات مختلف و گروه‌های سیاسی گوناگون جامعه وجود دارد، با محافل فکری بویژه روشنفکران پیوندی وثیق یافته، بر معادلات فرهنگی و سیاسی جامعه تأثیرگذار خواهد بود.

برجستگی عناصر و مؤلفه‌های فرهنگی و سیاسی در جنبش‌های جوانان و حاکمیت عنصر «آگاهی» بر این جنبش، باعث گردیده در جنبش‌های جوانان اکثر کشورها چه در جوامع پیشرفته و چه در جوامع جهان سوم، دانشجویان و دانش‌آموزان، محوریت داشته باشند. آن‌ها به دلیل ارتباط اندامواری که با بخش‌های فکری جامعه دارند هم از غنای فکری مناسب و هم از اعتبار کافی برخوردارند. وابستگی دانشجویان و دانش‌آموزان به طبقات مختلف اجتماعی، حاشیه امنیتی مناسب برای ایشان به وجود می‌آورد؛ چراکه عقلانیت مخالفان حکم می‌کند خود را با همه جامعه درگیر ننمایند، مضاف بر همه این‌ها، وجاهت دانشجویان و دانش‌آموزان به دلیل رابطه‌ای نزدیک که با اصحاب اندیشه دارند، گستره عمل آن‌ها را در انجام بسیاری از فعالیت‌ها و اعتراضات زیاد می‌کند. تأکید

بر محوریت دانشجویان و دانش‌آموزان در جنبش‌های جوانان به معنای نادیده گرفتن نقش سایر جوانان در این جنبش نیست؛ بلکه این بدان معناست که اینان به دلیل برخورداری از ویژگی‌های فوق، واجد استعدادهایی هستند که می‌توانند موتور محرکه این جنبش باشند و آن را رهبری کرده به سرانجام برسانند؛ وگرنه در همه جنبش‌های جوانان، جوانانی از سایر اقشار و طبقات جامعه حضور دارند. جوانان بیکار از جمله مهم‌ترین جوانانی هستند که در شرایطی خاص ممکن است به دانشجویان و دانش‌آموزان پیوندند (فرای هولد، ۱۳۷۹: ۱۶۲-۱۶۱). براین اساس می‌توان گفت دانش‌آموزان واسطه انتقال آگاهی و کنش سیاسی از دانشجویان به جوانان سایر بخش‌های جامعه می‌باشند. دانشجویان به دلیل ارتباط نزدیک‌تر با محافل فکری و سیاسی و ظرفیت‌های بیشتر برای جذب و درک افکار سیاسی می‌توانند سیاست را به بدنه قشر جوانان تزریق و مطالبات نسل جوان را سازماندهی و پیگیری نمایند. البته ذکر این نکته خالی از لطف نیست که براساس نتایج پژوهش‌هایی که در سال‌های اخیر در کشورهای غربی به وجود آمده، جوانان از ۱۲ سالگی به امور سیاسی علاقه‌مند می‌شوند. نتایج این پژوهش‌ها نشان می‌دهد بر خلاف دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ که دانشجویان سردمدار مداخله در مسائل سیاسی بودند، امروز دانش‌آموزان در برابر بحران‌های سیاسی و اجتماعی حساسیت نشان می‌دهند (شفرز، ۱۳۸۳: ۱۷۸).

برای درک بهتر ماهیت جنبش‌های جوانان نظریه آلن تورن در مورد جنبش‌های اجتماعی که بر دو موضوع «هویت» و «تاریخیت» تأکید می‌کند، اشاره می‌کنیم. تورن با پیوند بحران اجتماعی و فرهنگی به دگرگونی اجتماعی و فرهنگی، شکل‌گیری جبهه‌گیری‌های سیاسی را تحلیل و جنبش‌های اجتماعی را کنش‌گران این تحول می‌داند (Tourane, 1981: 314). کانون رویکرد تورن عبارت است از فرایند شکل‌گیری اراده جمعی و راه‌هایی که با استفاده از آن خود را به عنوان کنش‌گری جمعی با پروژه‌های تاریخی باز می‌شناسد. اراده جمعی در این چارچوب مرکب از «هویت، دیگری و وضعیت» شکل می‌گیرد؛ به عبارت دیگر تورن کنش فرد در یک جنبش اجتماعی را دارای سه بعد می‌داند:

- آگاهی کنش‌گر یا برداشت ذهنی او از خود و هویت خود
- دیگری یا غیر که خود و هویت در مقابل او شکل می‌گیرد

- یک وضعیت یا چارچوب عمل

منظور تورن از وضعیت، مفهوم «تاریخیت» است. تاریخیت از نظر تورن عبارت است از: توان تولید تجربه‌ای تاریخی از طریق الگوهای فرهنگی (Tourane, 1985: 776). وی وجود جنبش‌های اجتماعی را به وجود تاریخیت پیوند می‌زند؛ چراکه به نظر او به شرط امکان این نوع باز اندیشی است که باز اندیشی‌های مختلف می‌توانند از طریق جنبش‌های اجتماعی شکل بگیرند.

تورن علاوه بر بحث تاریخیت به مقوله «هویت» در جنبش‌های اجتماعی توجه کرده است. مبحث هویت در همه جنبش‌های اجتماعی بویژه جنبش جوانان اهمیتی زیاد دارد؛ چراکه دوره جوانی دوره‌ای است که انسان با انرژی و حساسیت در برابر محیط و مسئولیت‌پذیری فردی، به دنبال کسب هویت است. در این دوره جوانان تلاش می‌کنند برای پیوند با دیگران، با محیط و با ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی نقطه اتکایی بیابند. آن‌ها در این دوره به دلیل عدم توانمندی کامل فکری، ممکن است دچار نوعی دوگانگی شوند؛ به همین دلیل به «ایدئولوژی» بویژه ایدئولوژی‌های واجد نگرش‌های سیاسی رادیکال پناه می‌برند (شفرز، ۱۳۸۳: ۱۱۸-۱۱۶). این ایدئولوژی‌ها با ارائه افکار و آرمان‌های مشترک به پیروان، تصمیم‌گیری در ابعاد مختلف زندگی را ساده‌تر و جوانان را به یک عامل دگرگونی در حوزه سیاسی مبدل می‌کند؛ بنابراین جنبش جوانان را می‌توان محصول ترکیب هویت‌یابی جوانان با تاریخیت تلقی نمود و ادعا کرد این جنبش‌های دفعی و تصادفی به وجود نمی‌آید، بلکه محصول یک بستر تاریخی و پاسخی به حوادث و فشارهای تاریخی بر اساس هویت‌های شکل‌گرفته برای جوانان هستند؛ به عبارت دیگر جنبش‌های جوانان را می‌توان ثمره باز تولید اجتماعی در یک بستر تاریخی و تحول فرهنگی و در عین حال نیرویی برای تغییر یا دگرگونی سیاسی و اجتماعی محسوب کرد. میزان پای‌بندی جوانان به کانال‌های بازتولید اجتماعی یا توسل آن‌ها به راه‌های ایجاد دگرگونی در روابط موجود به سابقه تاریخی و نیز میزان بهره‌مندی فعلی ایشان از آزادی بستگی دارد (فرای هولد، ۱۳۷۹: ۲۱). بر همین اساس می‌توان انتظار داشت جنبش‌های جوانان در کشورهایی که گذار را تجربه می‌کنند پر رونق‌تر باشد؛ چراکه در این گونه کشورها به دلایل مختلف، ترکیبی خاص از شرایط، توانایی سیستم سیاسی را برای ارائه خدمات و انجام فعالیت‌های مورد نیاز زیر سؤال

می‌برد. در این گونه جوامع از یک سو تغییرات فرهنگی و ارزشی مطالباتی جدید بر مطالبات قبلی افراد جامعه بویژه جوانان می‌افزاید و از سوی دیگر شرایط انتقالی و بحرانی، دست سیستم سیاسی را از برخی امکانات موجود کوتاه می‌سازد؛ به همین دلیل نوعی بی‌ثباتی نهادی و کاهش کارآیی و مشروعیت با مطالبات فزاینده متراکم می‌شود و زمینه‌ساز بروز رفتارهای جمعی از طرف جوانان می‌شود (Braungart, 1990: 157).

اگر جنبش جوانان را کنش‌گر مهم دوره انتقال و جوانان را واجد نگرش‌های نو و توانایی‌های عینی سرشار بدانیم، جنبش جوانان را می‌توان عاملی پایدار و همیشگی در نوسازی و احیای جامعه دانست؛ چراکه بر خلاف نسل بزرگسال که به سنت‌ها اهمیتی زیاد می‌دهد و معمولاً از حافظان نظم اجتماعی موجود به‌شمار می‌آید، نسل جوان واجد عقاید و نظرات جدید است. توجه به تفاوت جوانان با بزرگسالان به معنای تقلیل جنبش جوانان به شکاف نسلی نیست. نیروهای نسلی به تنهایی نمی‌توانند تبیین‌گر شکل‌گیری جنبش جوانان و مطالبات ایشان باشد. جنبش‌های جوانان از خاستگاه‌های تاریخی خاص و از روندها و رویدادهای خاص در جامعه در کنار فرصت‌هایی که برای جوانان جهت سازماندهی تحولات سیاسی به وجود می‌آید، ناشی می‌شود (جنگ سودوو، ۱۳۷۹: ۲۲۸).

۴. جنبش جوانان و دموکراسی:

همچون سایر جنبش‌های اجتماعی در خصوص رابطه جنبش جوانان با دموکراسی نیز دو نظریه اساسی وجود دارد. نظریه اول با عطف به مشارکت جوانان در جنبش‌های افراطی دست راستی و نئوفاشیستی همچون اسکین‌هدها، رویکردی رمانتیک در پیش گرفته، این فرض را مطرح می‌کند که جوانان به مداخله در اشکال افراطی سیاست بیشتر تمایل دارند. این نظریه‌پردازان معتقدند جوانان به لحاظ روانشناختی در مرحله‌ای بی‌ثبات از زندگی قرار دارند و این امر موجب پیدایش گرایش‌های افراطی در میان آنان و فعال شدن شکاف و تضاد نسلی می‌گردد. آن‌ها با اشاره به میزان پایین مشارکت متعارف سیاسی بخش‌هایی از جوانان، این عمل را یک موضع سیاسی تندرو و بویژه از طرف آن دسته از جوانانی که به لحاظ سیاسی و اقتصادی در حاشیه قرار دارند یا بعضاً بیکار هستند، می‌دانند.

در مقابل نظریه اول، نظریه پردازان طیف دوم بر این عقیده‌اند که علی‌رغم ارتباط بخش‌هایی از جوانان با نژادپرستی و افراط‌گرایی سیاسی، اکثریت جوانان بیشتر از سایر گروه‌های سنی اهل بردباری و تسامح هستند و نسبت به خارجی‌ها و نسل‌های پیش از خود بیشتر مسامحه روا می‌دارند و این افراد مسن‌تر هستند که بیشتر به دیدگاه‌های جزم‌اندیشانه در مورد گروه‌های اقلیت معتقدند (والاس، ۱۳۸۰: ۲۷۶). از نظر طرفداران این دیدگاه، فراگیری ارزش‌های متعالی و آرمان‌هایی چون آزادی و عدالت در گفتمان علم‌جویی و آشنایی جوانان بویژه دانشجویان و دانش‌آموزان با طبقات محروم جامعه باعث می‌شود این قشر اجتماعی نگاهی فراطبقاتی و آرمان‌گرایانه ملی و حتی بین‌المللی به مسائل داشته باشد، به همین دلیل دموکراسی به عنوان ضامن حفظ و گسترش آزادی و عدالت در جامعه همواره مورد توجه جوانان بوده است. نتایج تحقیقات نیز نشان می‌دهد جنبش‌های جوانان در نقاط مختلف جهان علی‌رغم برخی تفاوت‌ها، از اشتراکاتی زیاد برخوردار است و دموکراسی‌خواهی که متضمن ارتقاء حقوق بشر و گسترش آزادی‌های سیاسی و مدنی و کسب حق تعیین سرنوشت می‌باشد، از مهمترین این اشتراکات است. نتایج مطالعات انجام شده در کشورهای مختلف جهان نشان می‌دهد موضوعاتی که جوانان درباره آن‌ها به اعتراض پرداخته‌اند در کشورهای توسعه یافته و کشورهای توسعه نیافته یا در حال توسعه فرق می‌کند؛ به طور مثال در دهه ۱۹۸۰ در اروپای غربی، ایالات متحده و ژاپن، مسائل مورد توجه جوانان را مسائلی همچون به کارگیری سیاسی و بیولوژیک سلاح‌های هسته‌ای، تکنولوژی ساخت و تکثیر بمب‌های اتمی، آلودگی‌های زیست محیطی و پیامدهای دور و نزدیک فعالیت دولت‌ها در این زمینه‌ها تشکیل می‌داده است؛ در حالی که مطالبات جوانان در مناطق آمریکای لاتین، خاورمیانه، آفریقا و آسیا عمدتاً تقاضای آزادی‌های بیشتر، دموکراسی و حق تعیین سرنوشت بوده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد علی‌رغم برخی اختلافات در جنبش‌های جوانان کشورهای مختلف جهان، در همه مقاطع زمانی و در همه این جنبش‌های در مناطق مختلف جغرافیایی، دفاع از حقوق شهروندی، حقوق بشر و دموکراسی دیده می‌شود و نشانه‌هایی از تلاش جنبش جوانان برای رها کردن مطالبات ۲۰۰ ساله خود در زمینه تعیین سرنوشت و حق شهروندی دیده نمی‌شود (Braungart, 1990: 181).

هر چند اشتراکاتی زیاد بویژه در خصوص دموکراسی‌خواهی در جنبش‌های جوانان

همه کشورها وجود دارد، نمی‌توان منکر برخی تفاوت‌ها نیز شد. در کشورهای توسعه‌یافته به دلیل استقرار و تثبیت نظام‌های دموکراتیک و وجود کانال‌های رسمی اعتراض، معمولاً جنبش‌های جوانان شکل مسالمت‌آمیز و قانونی به خود می‌گیرد؛ اما در کشورهای توسعه نیافته به دلیل فقدان سنت‌های دموکراتیک و صنعت نهادهای مدنی، اعتراض جوانان اکثراً خشونت‌بار است.

مطالعه رفتار سیاسی جوانان در نظام‌های در حال گذار نیز نشان می‌دهد هنگامی که جوانان احساس نزدیکی و همبستگی با نظام حاکم داشته باشند، پیشتر حمایت از آن خواهند بود که ممکن است این پیشترزی در شکل میزان بالای شرکت در انتخابات ظاهر شود. در مقابل هنگامی که جوانان با نظام سیاسی حاکم احساس بیگانگی کنند ممکن است به دو گونه واکنش نشان دهند: در صورتی که امکان تأثیرگذاری وجود نداشته باشد و جوانان خود را فاقد قدرت ببینند به سمت بی‌توجهی کشیده خواهند شد به همین دلیل مشارکت سیاسی متعارف بسیار کم‌رنگ می‌شود و یکی از دو حالت خاموشی یا آشکال غیرمتعارف سیاسی به وجود خواهد آمد؛ اما اگر جوانان احساس کنند می‌توانند تأثیرگذار باشند پیشگام ایجاد تحول در نظام سیاسی خواهند شد. یکی از راه‌های این پیشگامی به نمایش گذاشتن سطوحی بالاتر از مشارکت انتخاباتی نسبت به بزرگسالان و رأی دادن به گزینه‌های مخالف وضع موجود است (مؤسسه بین‌المللی دموکراسی و مساعدت انتخاباتی، ۱۳۸۰: مقدمه).

این الگو در اروپای شرقی و نیز در شیلی تجربه شد. در ماه مارس ۱۹۸۸ مردم شیلی در فضایی به سر می‌بردند که آزادی و ضمانت‌های قانون اساسی در آن کمیاب بود، احزاب موجود طرفدار پینوشه بودند و بخش‌های حاشیه‌ای‌تر جامعه به علت حملات پیاپی که نیروهای پلیس و مأموران نظامی به منازل آن‌ها صورت داده بود در هراس مداوم به سر می‌بردند. در بخش‌های سیاسی فضای بدبینی حاکم بود و تعداد کمی از این افراد معتقد بودند که همه‌پرسی برگزار خواهد شد و اگر هم برگزار شود، سالم و بدون تغییر خواهد ماند. به طور همزمان دولت نیز با استفاده از تمامی رسانه‌های ارتباط جمعی، تبلیغاتی به نفع خود به راه انداخت. در این فضا گروهی کوچک از افراد تصمیم گرفتند برای یک همه‌پرسی دموکراتیک در جوی آرام تلاش نموده، تا حد امکان اطلاعاتی بیشتر در اختیار رأی دهندگان بالقوه قرار دهند و اینگونه بود که گروه «جهاد

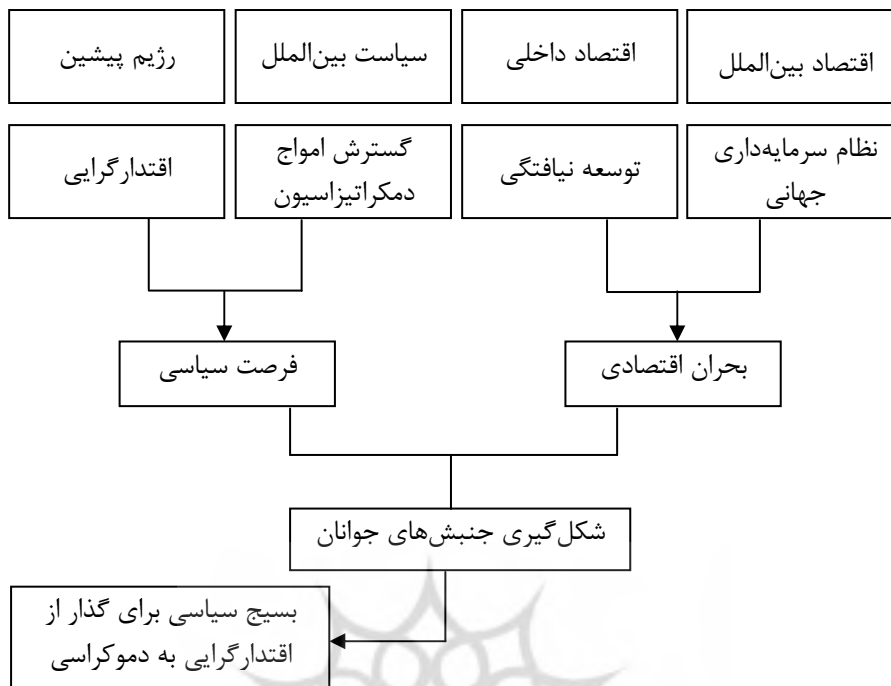
برای مشارکت شهروندی» با هدف تشویق و کمک به افراد بالای ۱۸ سال به منظور ثبت نام برای رأی دهی، افزایش سطح آگاهی رأی دهندگان و تشویق شهروندان برای نظارت بر همه پرسی و تضمین شفافیت آن پا به عرصه وجود گذاشت. در روز انتخابات تمامی این اهداف محقق گردید؛ همه پرسی در تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۸۸ در یک فضای اجتماعی آرام ولی به لحاظ سیاسی دلپره انگیز برگزار شد، مردم نقش شهروندی خود را با آرامش کامل ایفا کردند و در این همه پرسی گزینه «خیر» برنده شد و مردم گفتند نمی‌خواهند پیروشه در قدرت باقی بماند. آن‌ها خواهان برگزاری انتخابات آزاد بودند (مؤسسه بین‌المللی دموکراسی و مساعدت انتخاباتی، ۱۳۸۰: ۱۳۰-۱۲۸).

نکته مهم این است که پیشگامی جنبش جوانان در تحولات سیاسی اجتماعی معطوف به دموکراسی الزاماً به معنای فعال بودن شکاف نسلی و مخالفت بزرگسالان با برقراری نظام دموکراتیک نیست؛ به عبارت دیگر آوانگارد بودن جوانان به خصلت‌های ذاتی و ویژگی‌های اجتماعی آن‌ها باز می‌گردد و این امر الزاماً به معنای تضاد و درگیری با نسل پیشین نمی‌باشد؛ به همین دلیل در برخی شرایط، بزرگسالان جنبش جوانان را همراهی می‌نمایند. اغلب اوقات گرایش‌های مخالف جوانان در کشورهای جهان سوم نه تنها بیانگر تعهد ایشان بویژه دانشجویان و دانش‌آموزان به دموکراسی بلکه بیانگر آرزوی والدین طبقه متوسط شهری آن‌ها برای رژیمی مردمی‌تر و ملی‌گراتر نیز هست؛ به طور مثال اعتراضات دانشجویی در آفریقای جنوبی بیانگر طبقه کارگر شهری سیاهپوست بود که والدینشان نیز به آن تعلق داشتند (فرای هولده، ۱۳۷۹: ۱۶۲).

۵. جمع‌بندی، نتیجه‌گیری و ارائه الگو:

پیش از این در مورد نقش و جایگاه جنبش‌های اجتماعی در ادبیات گذار به دموکراسی و نیز اهمیت جنبش‌های جوان در نظام‌های در حال گذار سخن گفته شد. حال که ماهیت و ویژگی‌های جنبش جوانان به عنوان یک جنبش اجتماعی دموکراسی خواه تبیین گردید، می‌باید به تبیین تئوریک نقش آفرینی جنبش جوانان در گذار به دموکراسی بپردازیم. با الهام از الگوی مورد توجه در فاز جدید ادبیات گذار می‌توان این نقش را در قالب نمودار ترسیم و افق‌های اقدامات جوانان را در استقرار دموکراسی در نظام‌های اقتدارگرا روشن کرد:

نمودار نقش جنبش جوانان در گذار به دموکراسی



با توجه به نمودار فوق، نقش‌آفرینی جنبش جوانان در گذار نظام‌های اقتدارگرا به دموکراسی را می‌توان به صورت زیر تبیین کرد:

۱. با فروپاشی بلوک شرق و اقتصاد سوسیالیستی، نظام سرمایه‌داری یک‌تاز عرصه اقتصادی در جهان شده است و به انحاء مختلف به کشورهای توسعه نیافته برای باز کردن درهای اقتصاد خود بر کالاهای خارجی و الگوبرداری از نسخه اقتصادی غرب فشار وارد می‌کند. کشورهای توسعه نیافته که الگویی جز نظام سرمایه‌داری در مقابل ندارند برای رسیدن به رفاه و پیشرفت و خلاص شدن از فشار نظام سرمایه‌گذاری بتدریج خود را در اقتصاد بین‌المللی ادغام می‌کنند. نتیجه این اقدامات شکل‌گیری توسعه وابسته و پیدایش بحران‌های اقتصادی در این کشورهاست و به ناکارآمدی اقتصادی و نارضایتی مردم منجر خواهد شد.

۲. با گسترش امواج دموکراسی خواهی، ارزش‌های دموکراتیک بر جهان، هژمونی پیدا کرده‌اند. رژیم‌های اقتدارگرا، بشدت تحت فشار نظام‌های سیاسی دموکراتیک، افکار عمومی جهان و نیز توده‌های مردم قرار دارند. رژیم‌های اقتدارگرا برای رهایی از این فشار و به منظور حفظ و تداوم قدرت خود، دست به برخی آزادسازی‌های سیاسی خواهند زد. در چنین شرایطی فرصت سیاسی مناسبی برای اعتراض گروه‌های مختلف بویژه جوانان به وجود خواهد آمد.

۳. در شرایطی که کشورها با بحران اقتصادی روبرو هستند، نارضایتی‌های سیاسی و اقتصادی در میان مردم انباشته می‌شود. در این میان اگر جوانان از پتانسیل فکری و شرایط اجتماعی مناسبی برخوردار باشند، ممکن است از فرصت به دست آمده برای راه‌اندازی جنبش استفاده کنند. جنبش جوانان با استفاده از تراکم نارضایتی در جامعه، اعتراض را به بخش‌های دیگر جامعه تسری می‌دهد و با فراگیر شدن دامنه اعتراضات زمینه برای گذار از رژیم اقتدارگرا به رژیم دموکراتیک فراهم خواهد شد.

۴. جنبش‌های جوانان به دلیل آگاهی از امکان جایگزینی یک رژیم اقتدارگرای جدید به جای رژیم پیشین از فرصت‌های موجود در جامعه و نظام بین‌الملل برای تثبیت نظام دموکراتیک بهره خواهند جست.

بدون تردید این الگو همچون سایر مطالب علمی از نقص و کاستی مبرا نیست؛ لکن از جهت اتکا به ادبیات نظری مستحکم و قدرت تبیین تحولات جوامع در حال گذار بویژه نقش جنبش جوانان در این فرایند می‌تواند مفید واقع گردد.

منابع

- بشیریه، حسین (۱۳۸۰) موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: گام نو.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴) مجموعه مقالات گذار به دموکراسی (مباحث نظری)، تهران: نشر نگاه معاصر.
- تارو، سیدنی (۱۳۸۴) «جنبش‌های اجتماعی»، ترجمه محبوبه مهاجر، در سیمور مارتین لیپست، دایره‌المعارف دموکراسی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- دیانی، ماریو و دلاپورتا (۱۳۸۳) دونا تا مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: نشر کویر.
- شفرز، برنهارد (۱۳۸۳) مبانی جامعه‌شناسی جوانان، ترجمه کرامت‌الله راسخ، تهران: نشر نی.
- کوپر، مری کمرفورد (۱۳۸۴) «سازمانهای بین‌المللی و ظهور دموکراسی»، ترجمه: علیرضا نامور حقیقتی در حسین بشیریه گذار به دموکراسی، تهران: نگاه معاصر.
- مؤسسه بین‌المللی دموکراسی و مساعدت انتخاباتی (۱۳۸۰) مشارکت رأی دهی جوانان، ترجمه سازمان ملی جوانان، تهران: روناس.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۱) درآمدی نظری بر جنبش‌های اجتماعی، تهران: انتشارات پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- مور، برینگتون (۱۳۶۹) ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه حسین بشیریه، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- میشائلافون، فرای هولد (۱۳۷۹) جوانان در جهانی متغیر، ترجمه سازمان ملی جوانان، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- نش، کیت (۱۳۸۰) جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، جهانی شدن، سیاست و قدرت، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر.
- والاس، کلر (۱۳۸۰) جوانان در جامعه، شکل‌گیری و فروپاشی جوانی در اروپای شرقی و غربی، ترجمه علی‌اکبر تاج‌زینانی، تهران: اسپید.
- Braungart, Richard G and Margaret M. Braungart, (1990) "Youth Movements in the 1980s: A Global Perspective", International Sociology, vol 5, No. 2.
- Clark, p. B. and Foweraker, (2001) Encyclopedia of Democratic Thought, London: Routledge.
- Habermas, J (1989) The Structural Transformation of the Public Sphere, Tranby T. Burger. Polity Press: Cambridge.
- Held, D, (1995) Democracy and Global order: From the Modern State to Cosmopolitan Governance, Polity Press: Cambridge.
- Touraine, A. (1981 b) The New Social Conflicts: Crisis or Transformation? in Lernert, ed.
- Touraine, A. (1985) "New Social Movements: Challenging the Boundries of Institutional Politics", Social Research, No:52.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی